سوءتفاهم

نمایشنامه در سه پرده

آلبر کامو

جلال آل احمد

www.ketab.ir

کاری نو
انتشارات

سرشناسه: کامو، آلبر، ۱۹۱۳ - ۱۹۶۰م. Camus, Albert
عنوان و نام پدیدآور: سوءتفاهم: نمایشنامه در سه پرده/ آلبر کامو؛ جلال آل احمد.
مشخصات نشر: تهران: کاری‌نو، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری: ۹۲ ص.؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س‌م.
وضعیت فهرست نویسی: فیپا.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۵۱۱۴-۵-۹
یادداشت: عنوان اصلی: Le malentendu,1972.
یادداشت: کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط مترجمان و ناشران متفاوت ترجمه و منتشر شده است.
موضوع: نمایشنامه فرانسه-- قرن ۱۹ م.
موضوع: French drama -- 19 th century
شناسه افزوده: آل‌احمد، جلال، ۱۳۰۲ - ۱۳۴۸ ،، مترجم. Al Ahmad, Jalal
رده‌بندی کنگره: PQ ۲۶۳۰
رده‌بندی دیویی: ۸۴۲/۹۱۴
شماره کتابشناسی ملی: ۵۸۶۹۵۵۴

مدیریت تولید: مؤسسهٔ خنیاگر کتاب
ناظر چاپ: فرهاد ایمانی
چاپ جلد: چاپخانهٔ رسانقش
چاپ اول، ۱۳۹۸
۵۰۰ نسخه
۲۰،۰۰۰ تومان

فروشگاه و دفتر انتشارات
تهران، خیابان انقلاب، روبه‌روی دانشگاه تهران، شمارهٔ ۱۲۰۶
کد پستی: ۱۳۱۴۷۵۴۷۱۱
تلفن: ۶۶۴۰۸۶۶۷ ، تلفکس: ۸۹۷۷۰۶۵۷
www.roozbahan.com
info@roozbahan.com
این کتاب براساس شیوه‌نامهٔ نگارشی و ویرایشی نادر ابراهیمی تنظیم شده‌است.
© حقوق چاپ و نشر برای ناشر و مؤلف محفوظ است.

www.ketab.ir

چند کلمه توضیح

میان تختخواب وکاه‌هایش یک تکه روزنامهٔ کهنه چسبیده به پارچه‌ای یافتم که زردرنگ و شفاف شده‌بود. واقعهٔ سرگرم‌کننده‌ای را بیان می‌کرد که اواخر افتاده‌بود. اما می‌بایست درچکسلواکی اتفاق افتاده‌باشد. مردی برای ثروتمندشدن ازیک دهکدهٔ چک راه افتاده‌بود. بعد ازبیست‌وپنج سال، متأهل، با یک زن ویک بچه، مراجعت کرده‌بود. مادروخواهرش دردهکده نگاه او مهمانخانه‌ای را اداره می‌کردند. برای غافلگیرساختن آنها، زن وبچه‌اش را درمهمانخانهٔ دیگری گذاشته‌بود وبه مهمانخانهٔ مادرش ــ که اورا هرگاه عبور می‌شناسد ــ رفته‌بود وبرای خوشمزگی به فکرش رسیده‌بود که آنجا رانجا اجاره کند. پولش را به رخ آنها کشیده‌بود ومادروخواهرش شبانه به وسیلهٔ چکش برای به‌دست‌آوردن پولش، اوراکشته‌بودند. صبح زنش آمده‌بود وبی اینکه هویت مسافررا درک کند، داستان را فهمیده‌بود. مادرخودش را به دارزده‌بود وخواهرخود را به چاه افکنده‌بود. این حکایت... ازیک جهت بارنگ خنی بود، اما از جهت دیگرعادی وطبیعی جلوه می‌کرد. باری، من دریافته که مرد مسافر کمی استحقاق این سرنوشت را داشته‌است ودریافته‌بودم که برگردد شوخی کرد.[1]

این خلاصه‌ای بود از وقایع نمایشنامهٔ سوءتفاهم که خودِ نویسنده آن را در یکی دیگراز آثارش آورده‌است و اگرچند کلمهٔ دیگربه این خلاصه بیفزاییم ــ آن‌طور

۱. صفحهٔ ۷۰ داستان بیگانه، ازالبرکامو، ترجمهٔ همین مترجم واصغرخبره‌زاده، اردیبهشت ۱۳۲۸.

www.ketab.ir

که لازم است ــ رساننده هم خواهدشد. به این معنی که کارل هاشک، قهرمان نمایشنامه، وقتی به جست‌وجوی مادر و خواهرش به مسافرخانهٔ آنها می‌آید نمی‌خواهد مثل مردم عادی رفتار کند و بگوید: «آها، من آمدم!» می‌خواهد به طرز دیگری ــ مخصوص به خودش ــ این کار را بکند. به طرزی که خودش هم نمی‌داند چیست. و به همین علت است که دلهره‌اش، دلهرهٔ یافتن کلمات مناسب است و آن‌قدر در انتخاب کلمات و یافتن تعبیرهای تازه‌ای برای معرفی خودش اهمال و تردید به خرج می‌دهد که دیگر فرصت از دست می‌رود و به‌جای او «نیروی وقایع» خیلی به‌سادگی او را معرفی می‌کند و تراژدی داستان نمایشنامه در همین‌جاست که «نیروی وقایع» ابتکار عمل را به دست می‌گیرد و سدی در مقابل «آزادی اختیار» برمی‌افرازد. این دلهرهٔ انتخاب کلمات تقریباً مرض همهٔ قهرمان‌های نمایشنامه است. «مادر» هم وقتی «عشق به فرزند» خود را یعنی «آزادی» خود را از دست می‌دهد، به این مرض مبتلاست (ص ۹۷). از دست رفتن عشق به فرزند، آزادی او را در انتخاب کلمات می‌گیرد. ببینید خودش چه می‌گوید: «من آزادی‌ام را گم کرده‌ام و اکنون جهنم برایم دارد شروع می‌شود.» (همان صفحه).

اما حکایت این نمایشنامه همان‌طور که گفتم کاموفلاژ کاموفلاژ نوشته‌است، «از یک جهت باورنکردنی است، اما از جهت دیگر، عادی و طبیعی جلوه می‌کند.» باورنکردنی است، از این لحاظ که انتظار نمی‌رود یک فرزند از غربت برگشته چنین رفتاری بشود. چنین رفتاری آن هم از طرف مادر و خواهرش طبیعی است، از این لحاظ که رفتار قهرمان داستان هیچ شباهتی به رفتار یک مرد عادی ندارد. گره داستان همین‌جاست؛ گرهی که عاقبت با فعل پاسک گشوده می‌شود. گره داستان همین‌جاست که یکی از مهره‌های این ماشین انسانیت می‌خواهد رفتاری برای خودش و تعبیری مخصوص به خودش انتخاب کند. و این انتخاب البته درخور کار ماشینی انسانیت قرن بیستم نیست و ناچار باید با کنارگذاشتن این مهرهٔ نافرمان جبران شود. همین است یکی از وجوه مشابهتی که انسان قرن بیستم با ماشین پیدا کرده‌است؛ چه در سیستم‌های

www.ketab.ir

مسلط سوسیالیستی و چه در دموکراسی‌های غربی و چه در هر جا و از هر نظر دیگر، آدم‌ها درست شبیه پیچ‌ومهره‌هایی شده‌اند که مجموعهٔ ماشین مسلط برآنهاست و کوچک‌ترین کُندی و لنگی و سرپیچی با اخراج آنها کیفر داده خواهدشد. زمینهٔ اعتراض آلبرکامودر بیشترکارهایش چیزی جزهمین شباهت اجباری نیست. شباهت میان انسانیت قرن بیستم و ماشینی که ساختهٔ فکربشرقرن نوزدهمی بود. اگرکالیگولای او را خوانده‌باشید و اگرترجمهٔ بیگانهٔ او را دیده‌باشید با این مسئله و چگونگی طرح و حل آن آشنایید. در کالیگولا یک فرد نمونهٔ مقتدر می‌خواهد در این مجال تنگی که سال‌های عمر نام دارد، از منتهای قدرت خود و از منتهای آزادی استفاده کند؛ یعنی در حد فاصل میان ابتدا و انتهای عمرکه هردو، دو امراجباری‌اند از منتهای آزادی استفاده کند. راهی برای خودش انتخاب کند؛ راهی آزاد و عوامانه بگوییم «به سبی خود»؛ راهی که البته کاری به منافع دیگران نمی‌تواند داشته‌باشد. در بیگانه مردی است که حالی از هر غرض معین و شاید فقط به علت آفتاب آدم می‌کشد و با بی‌گناهی عجیبی وقتی به همین بن‌بست می‌رسد، وقتی به همین اجبار اطاعت از ماشینیسم انسانیت برخورد می‌کند، عکس‌العملی که نشان می‌دهد، فقط بهت‌زدگی و تعجب کودکانه‌ای است که دارد. در مقابل حکم اعدام خود نه اعتراض می‌کند، نه دفاع می‌کند و نه زاری می‌افتد؛ فقط بهت‌زده است و شاید هم کمی تعجب می‌کند، امّا آنچه را خیلی حس می‌کند این است که دلش می‌خواهد در پای دار مردم زیادی باشند و او با فریادهای نفرت و کینهٔ خود در این سفری که در پیش دارد، بدرقه کنند.

این مهم‌ترین نکته‌ای است که کامو در آثارش و به‌خصوص در این نمایشنامهٔ سوءتفاهم طرح کرده‌است. اینکه انسان چرا نتواند در هر کاری، در هر مسئله‌ای، در هر مشکلی، راه مخصوص به خودش را انتخاب کند؟ یا به‌معنای دیگر آزادی اختیار داشته‌باشد. چرا باید حتماً برای حل مشکلات و مسائل غامض و حتی سادهٔ حیات از راه عادی و معمولی عمل کند؟

www.ketab.ir

دومین مسئله‌ای که در کارهای کاموطرح شده‌است ــ و در این نمایشنامهٔ حاضر نیز نشانه‌های بارز آن را می‌توان یافت ــ اعلام بیهودگی حیات است. اعلام پوچ‌بودن زندگی است. بهتر از همه‌جا این اصل را در کتاب دیگر خود طاعون طرح کرده‌است. «طاعون که بزرگ‌ترین اثر این نویسنده شمرده می‌شود، داستان ایستادگی قهرمانان کتاب است در مقابل مرگ، در مقابل بلای طاعون. داستان دلواپسی‌ها و اضطراب‌ها و فداکاری‌ها و بی‌غیرتی‌های مردم شهر طاعون‌زده‌ای است که طنین زنگ ماشین‌های نعش‌کش آن در روزهای هجوم مرض دقیقه‌ای فرو نمی‌نشیند و بیماران طاعون‌زده را باید به زور سرنیزه از بستگانشان جدا کرد.»[1]

نویسنده در این کتاب بلای طاعون را نشان می‌دهد که چگونه درست مثل بلایای آسمانی قدیم، بی هیچ مقدمه و دلیل و علتی بر شهری نازل می‌شود و بعد هم با همهٔ فداکاری‌ها و گذشت‌ها و خودخوری‌های قهرمانان داستان چگونه خودبه‌خود می‌رود. سخت‌تر از همه این است که گذشته از نویسنده، قهرمانان داستان نیز به بیهودگی مبارزات خود در مقابل مرگ، به پوچی سگدوی‌های خود معترف‌اند. اما با این همه، از پا نمی‌نشینند.

در سوءتفاهم آن‌که نقش مادر را بازی می‌کند، بیان‌کنندهٔ این دومین مسئله‌ای است که در کارهای کاموطرح شده‌است. دیگران جوان‌اند و طرح‌ها و نقشه‌هایی برای آیندهٔ خود دارند. اگر دختر (مارتا) سخت همه‌اش در سر خیال خام دریا و سرزمین‌های آفتابرو را می‌بیند و اگر زن ژان (مریم یا ماریا) ست در فکر بازیافتن عشق و آسایش خویش است و اگر «ژان» است وظیفهٔ فرزندی خود می‌اندیشد و در جست‌وجوی کلمات مناسب برای معرفی خود بیچاره مانده‌است. اما «مادر» از این عوالم به‌دور است. برای او همه‌چیز یکسان است. همه‌چیز برای او پوچ و بیهوده است؛ اگر هم اقدامی می‌کند فقط به خاطر این است که دنبال دخترش رفته‌باشد و دل او را نشکسته‌باشد. دنبال دخترش که اگر در تمام عمر به دنبال او ــ به دنبال مادرش ــ نرفته‌بود معلوم نبود حالا او

۱. بیگانه، ص ۳.

را دختر خودش بداند. برای مادر حتی خود این دنیا هم عاقلانه نیست؛ پوچ است؛ منطقی نیست.

خصوصیت دیگر آثار کامو، اعتباری است که برای بیان زیبایی‌ها قایل است. گرچه او را یک نویسندهٔ بدبین و بیگانه می‌دانند، اما دنیا برای او پراز زیبایی‌هاست؛ پراز زیبایی‌هایی است که می‌توانند موجب دلبستگی باشند. در همین نمایشنامه وصف دقیقی که از زیبایی پلاژها و کناره‌های آفتابگیر می‌کند، دل آدم را سبک می‌کند و سنگینی محیط نمایشنامه را می‌زداید. نویسنده به دنبال همین دلبستگی‌هایی که به زیبایی‌ها می‌توان داشت، یگانه راه‌حل حیات را در پای کرهٔ خاکی، عشق می‌داند و این با اگزیستانسیالیسم توافقی ندارد. گرچه مسائلی همچون آزادی اختیار و پوچ‌بودن حیات از اصول مسلم اگزیستانسیالیست‌هاست ولی این راه‌حل آخری بدعتی است که مختص به کاموست. در دنیای اجبار انسانیت ماشینی قرن حاضر هنوز دلبستگی‌هایی به چشم نویسنده می‌خورد؛ دلبستگی‌هایی انسانی و درخور انسانیت. و می‌دانید مُفرآدم‌هایی که از این دلبستگی‌ها نیز محروم مانده‌اند، از عشق و آزادی و زیبایی‌های جهان محروم مانده‌اند. چیست؟ «مارتا» که سرانجام تنها مانده‌است و منتها کینه و نفرت خود را نسبت به گرمی‌ها و علاقه‌ها و جمعیت‌ها بروز می‌دهد، در آخر نمایشنامه، پیش از آنکه برود و خودش را حلق‌آویز کند، همین مفر را معرفی می‌کند: «از خدای خودتان بخواهید که شما را همچون سنگ کند. خوشبختی این است که آدم به‌جای سنگ گرفته شود... مثل سنگ عمل کنید، در مقابل تمام فریادها کر باشید و هرگاه زندگی شما به سنگ بپیوندید.» یا این‌طور باشید و تحمل این زندگی پراز درد و بدبختی و مرگ (بیداد) را بکنید و یا در خانهٔ عمومی آن دنیا به مردگان بپیوندید.

شدیدترین اعتراض آلبر کامو به «بیداد مرگ» است و اصلاً «برای او مسئله در این است که ترتیب کلماتی را که موجب امری غیرانسانی می‌شود دریابد. برای او امر غیرانسانی، خودکاری و عدم نظم است. هیچ چیزِ کدر و مشکوک،

www.ketab.ir

هیچ‌چیزِ اضطراب‌آور برای او وجود ندارد... این آدم در قلب این همه بی‌نظمی، آرام است».[۱]

* * *

اکنون چند کلمه هم دربارهٔ ترجمه بنویسم. گرچه ترجمهٔ یک نمایشنامه با مکالمات کوتاهی که دارد باید کار آسانی باشد، اما مفاهیم تازه‌ای را که در کارهای این نویسنده آمده در شکل و ریخت زبان فارسی جادادن کار بسیار دشواری است. هم در ترجمهٔ بیگانه و هم در این ترجمه، این ترجمه به دست آمد و با همهٔ کوششی که در ترجمه به کار رفته‌است و با همهٔ غث و سمینی که در کلمات و جمله‌ها آن شده، امیدوار نیستم که ترجمهٔ امینی به دست داده‌باشم. به هرصورت، بدان رعایت متن کتاب، ترجمه به زبان کتابی و رسمی آمده‌است و چه بهترکه این طور باشد. چون به روی صحنه آوردن چنین نمایشنامه‌ای، آن هم در ایران، کاری بس دشوار است و به همین دلیل احتیاجی به رعایت زبان مکالمه در ترجمه نبود. گرچه در بهترین تئاترهای امروزی ما نیز به مسئله‌ای که کوچک‌ترین توجهی نمی‌شود، مسئلهٔ مکالمهٔ (پارول) روی صحنه است. وقتی برای تماشا به بهترین تئاترها می‌روید، از اجرای مثلاً یک درام، حتی به خنده می‌افتید. ازبس کتابی حرف می‌زنند و از بیگران عصاقورت داده‌اند.

مترجم

---

۱. بیگانه، ص ۱۳ و ۱۴.

www.ketab.ir